

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و نوزدهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش ششم

عزم‌ها و قصدها در ماجرا
گاه‌گاهی راست می‌آید تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲

در ماجرای زندگی عزم می‌کنی، تصمیم می‌گیری و قصد می‌کنی. این‌ها با سبب‌سازی گاهی درست
درمی‌آیند و چیزی را که به دنبال آن می‌روی به دست می‌آوری.

تا به طَمْعِ آن دلت نیت کند

بارِ دیگر نیت را بشکند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳

—طَمْع: زیاده‌خواهی، حرص، آز

دوباره طمع می‌کنی، نیت می‌کنی و می‌گویی حالا که این کار درست شد، دنبال کار دیگر بروم. دوباره برنامه‌ریزی می‌کنی و جلو می‌روی ولی این بار به هدفت نمی‌رسی. درحقیقت نیت تو را خداوند می‌شکند، زیرا می‌خواهد نشان دهد که «من هستم.»

ور به کلی بی مرادت داشتی
دل شدی نومید، اَمَل گی کاشتی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴
-اَمَل: آرزو

اگر خداوند تو را به کلی بی مراد کند و به هیچ کدام از چیزهایی که با سبب‌سازی فکر و عمل می‌کنی و نیت رسیدن به آنها را داری، نرسی، دیگر آرزو نمی‌کنی.

نکته: توجه کنید این خواسته‌ها و بی‌مرادی‌ها به بیداری ما کمک می‌کنند. این‌ها مکانیسم بیداری هستند. ولی ما می‌ترسیم، ناراحت می‌شویم و با واکنش و گریه و زاری فرصت را از دست می‌دهیم.

ور نکاریدی اَمَل، از عوری اش
گی شدی پیدا بر او مقهوری اش؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۵
-مقهور: خوارشده، مغلوب

اگر انسان در دلش آرزو نمی کاشت و دنبال چیزهای بیرونی نبود، عور می ماند. [منظور از عور حالتی است که هشیاری هنوز با چیزی همانیده نشده و بی فرم است.] در این صورت چگونه بدون هم هویت شدن با چیزها خودش را به عنوان هشیاری تشخیص می داد و به غالب بودن خداوند و هیچ کاره بودن من ذهنی اش پی می برد؟ [همان طور که با دیدن ماه در آسمان، به وجود آسمان پی می بریم، از طریق یک آرزو یا فکر نیز می توانیم به عنوان هشیاری بی فرم خود را بشناسیم و بدانیم که این من ذهنی نیستیم. در حالتی که اگر به صورت هشیاری بی فرم می ماندیم و درد هشیارانۀ ناشی از چسبیدن به چیزها را نمی کشیدیم، این شناسایی ممکن نبود.]

نکته ۱: شما باید یک روزی به این نتیجه برسید که تمام کارها در دست خداوند است و ما به عنوان من ذهنی هیچ کاره هستیم. این موضوع را هر کسی باید در درون برای خودش حل کند و بداند که با ذهن حل نمی‌شود. یعنی اگرچه همچنان برای رسیدن به جایی سبب‌ها را پشت سرهم می‌چیند اما در عین حال بر جاهلی و عاجزی خود واقف است و می‌داند یک مسبب دیگری وجود دارد که همه چیز در دست اوست.

بنابراین باید لحظه به لحظه فضا را باز کند تا ببیند او چه می‌گوید. اگر هم به آن چیزی که می‌خواست نرسد باز هم فضا را باز می‌کند و از این که چیزی یاد گرفته خوشحال می‌شود.

نکته ۲: شما می‌گویید عقل من ذهنی من مغلوب عقل خداوند است و من شاد هستم. اگر شما هر بی‌مرادی را فرصتی برای یادگیری بدانید و در برابر آن با فضاگشایی شاد باشید، واکنش نشان ندهید، نترسید، خشمگین نشوید، نرنجید و گریه و زاری نکنید یعنی مغلوب شده‌اید.

آن که بیند او مُسَبِّب را عیان
 گی نهد دل بر سبب‌های جهان؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

اگر کسی فضاگشایی کند و مُسَبِّب یعنی خداوند را عیان ببیند که در کار است، در این صورت به سبب‌های جهان که ذهن نشان می‌دهد دل نمی‌بندد، مطیع آن‌ها نمی‌شود و برحسب آن‌ها فکر نمی‌کند.

نکته: چنین شخصی اگر هم برحسب سبب‌ها فکر کند، به‌طور جامد به آن‌ها نمی‌چسبد و هم‌هویت نمی‌شود که باید حتماً به آن‌ها برسد. به آن چیزی هم که می‌خواهد حتی اگر نرسد، آن را کنار می‌گذارد و دنبال چیز دیگری می‌رود. مثل پرندگان که وقتی می‌خواهند آب بخورند، اگر ببینند در آن جا آدم‌ها هستند و گرفتاری وجود دارد، می‌روند و در جایی دیگر آب می‌خورند.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان وقتی بی‌مراد می‌شوند، فضا را باز می‌کنند و می‌فهمند که عقلشان باید مغلوب عقل خداوند باشد.

بی مرادی شد قلاووزِ بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِی خُوشِ سِرْشْت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷
قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

اگر در برابر بی‌مرادی فضا را باز کنی و خدا را به زندگی‌ات بیاوری، بنابراین بی‌مرادی راهنمای تو به بهشت می‌شود. بهشت همین فضای گشوده‌شده و انعکاس آن در بیرون است. ای کسی که سرشت و ذات تو همین آلت است و از جنس خدا هستی، تو بیا این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در ناملايمات و سختی‌ها پیچیده شده‌است و دوزخ در شهوات.» [شهوات همان سبب‌سازی و چیزهایی است که تو در مرکزت قرار می‌دهی و با آن‌ها همانیده می‌شوی. چیزهایی را که ما می‌پرستیم و قبول داریم، با آن‌ها همانیده هستیم و از آن‌ها سبب می‌سازیم.]

حدیث

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند [به لحاظ ذهنی] پوشیده شده و دوزخ در شهوات [یا چیزهای خوشایند من ذهنی].»

از مُبَدَّل بین، وسایط را بمان

کز وسایط دور گردی زاصل آن

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۳

—بمان: ترک کن، رها کن

همه چیز در دست مُبَدَّل یعنی خداوند است، پس سبب‌های ذهنی را کنار بگذار و رها کن. در غیر این صورت از خداوند که اصل همین سبب‌های ذهنی ست، دور می‌شوی.

واسطه هر جا فزون شد وصل جَست
 واسطه کم، ذوقِ وصل افزون تر است
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۴

هر جا سبب‌سازی‌های ذهنی و سبب‌ها زیاد شدند، همیشه به ذهن می‌روی، علت و معلول می‌کنی و واکنش نشان می‌دهی، بدان که وصل به خداوند جَسته است و از وصل با او خبری نیست اما اگر واسطه و سبب‌ها کم شدند، در این صورت ذوق وصل افزون تر می‌شود.

از سبب‌دانی شود کم حیرتت
حیرتِ تو ره دهد در حضرتت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۹۵

از سبب‌دانی، سبب‌سازی و علت و معلول کردن در ذهن، حیرت تو کم می‌شود. زیرا فکر می‌کنی فقط با سبب‌سازی توست که همه کارها درست می‌شوند. در صورتی که حیرتِ تو سبب می‌شود که به بارگاه خداوند راه پیدا کنی و با او یکی شوی.

نکته ۱: شما فکر می کنید که فقط با سبب سازی شماست که کارها درست می شوند و اگر هم درست نمی شوند شما بدشانس هستید یا خداوند به شما لطفی ندارد. این امتحان زندگی یا خداوند است.

نکته ۲: «حیرت» در زندگی ما چیز مهمی است. این که بگوییم واقعاً با سبب سازی نمی شود کارها را درست کرد. انگشت به دهان ماندن، اعتراف به ناقص بودن عقل من ذهنی، اقرار به عاجز و جاهل بودن، اعتقاد به عشق، این که فضاگشایی و فکر و عمل زندگی می تواند به ما کمک کند، تنها کمک اوست و من ذهنی کمک نمی کند، همه این ها حیرت است.

زیرکی بفروش و حیرانی بخر
زیرکی ظنّ است و حیرانی نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۷

این زیرکی من‌ذهنی را بگذار برود و حیرانی را بخر، برای این‌که زیرکی از جنس سبب‌سازی و فکر است، اما حیرانی از جنس هشیاری نظر است.

[حیرانی حالتی است که دیگر ذهن تعطیل شده‌است و اگر هم هنوز سبب‌سازی می‌کنید، اهمیتی ندارد. یعنی طبق سبب‌سازی شما ممکن است امری انجام شود و یا ممکن است انجام نشود. در هر صورت شما فضا را باز می‌کنید، یاد می‌گیرید، به حرف زندگی گوش می‌کنید و در نتیجه حیرت شما بیشتر می‌شود.]

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام
امر را و نهی را می بین مدام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

با من ذهنی نه قبول کن و نه رد کن، بلکه فضا را باز کن، بین امر و نهی زندگی در این لحظه چیست و لحظه به لحظه این کار را بکن.

[یعنی اتفاقات را در این لحظه به صورت پویا بین و دچار هیجان نشو، اگر خشم آمد آن را کنار بزن و با پذیرش پی در پی و فضاگشایی پیش برو.]

ربود عقل و دلم را جمالِ آن عربی
درونِ غمزه مستش هزار بوالعجبی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹
-غمزه: عشوه و نازِ معشوق
-بوالعجبی: چیزهای شگفت‌انگیز

عقل و دل من را جمال آن زیبارویی که با ذهن نمی‌توانستم بشناسم یعنی جمال خداوند، ربود. در اشارات ابروی او که به صورت پیغام‌هایی به دلم می‌آمد و مرا مست می‌کرد، هزاران چیز شگفت‌انگیز وجود داشت که از آن‌ها حیران شدم و عقل و دلم رفت.

هزار عقل و ادب داشتیم من، ای خواجه
کنون چو مست و خرابم، صلايِ بی ادبی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹
-صلا: دعوتِ عمومی

من در من ذهنی هزاران نوع عقل و ادب داشتیم. حالا که فضا را باز کرده‌ام، مرکزِ عدم شده و مست و خراب شده‌ام، همه آن‌ها را کنار گذاشته‌ام و مردم را به بی ادبی نسبت به عقل و ادب ذهن دعوت می‌کنم؛ چراکه ادبِ خداوند را قبول کردن از نظر ذهن بی ادبی است.

مسبب سبب این جا در سبب بر بست
 تو آن بین که سبب می کشد ز بی سببی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

به وجود آورنده سبب که خداوند است در سبب سازی ذهنی را به روی من بسته است یعنی من دیگر فضا را باز کرده و با هشیاری نظر فکر و عمل می کنم. تو این را بین که خداوند از فضای گشوده شده که بی سببی ست، سبب بیرون می آورد. چنانچه سببها، راه حلها و عوامل جلو برنده، از آن فضا باید بیرون بیاید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش هفتم

گفت: ای شه با چنین عقل و ادب

این چه شید است؟ این چه فعل است؟ ای عجب!

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۱۸

–شید: حيله گری، نیرنگ بازی

[جوانی که قصد زن گرفتن داشت تصمیم می گیرد با آدم عاقلی مشورت کند. پس به شهری می رود و می گوید یک دانشمند به من نشان دهید تا از او سوالاتی بپرسم. مردم شهر مردی را به او نشان می دهند که در میدان شهر سوار بر اسب چوبی با بچه ها بازی می کرد. جوان او را صدا زد.

مرد با اسب چوبی آمد و گفت: «زودتر سوالات را بپرس و از اسبم فاصله بگیر زیرا چموش است و ممکن است لگد بزند.» درواقع مرد با این صحبت‌ها خود را به دیوانگی می‌زد.

جوان گفت: «ای شاه، ای انسانی که واقعاً به زندگی زنده شده‌ای، با این خردورزی و با چنین عقل و ادب، این چه حيله و فریبکاری ست؟ این تعجب‌آور است.»

نکته: یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تخریب من‌ذهنی که بسیار مخرب است قضاوت است. ما خوب و بد می‌کنیم. قضاوت دست در دست مقاومت، من‌ذهنی را می‌سازد. فوراً تا یک نفر را می‌بینیم می‌گوییم او ابله است و آن یکی عاقل است. این خاصیت من‌ذهنی ست.

تو وِرایِ عقلِ کُلّی در بیان
آفتابی، در جنونِ چونی نهان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۱۹

عقل تو وِرایِ عقلِ کل است، تو همچون آفتاب هستی. چطور در دیوانگی خودت را پنهان کرده‌ای؟
گفت: این اوباش، رأیی می‌زنند
تا در این شهرِ خودم قاضی کنند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۰

[آدم عاقل] گفت: اهالی این شهر، من‌های ذهنی، با همدیگر مشورت کردند و می‌خواهند من را قاضی
کنند. [درحالی که من نمی‌خواهم قاضی شوم].

نکته: منظور از «قاضی» در این داستان، قاضی دادگاه نیست بلکه به خاصیت قضاوت من‌ذهنی اشاره می‌کند که دائماً در حال نیک و بد کردن چیزها و اتفاقات است. بنابراین شما باید خودتان را دائماً نظارت کنید که آیا من‌ذهنی من در حال قضاوت است یا خیر؟ همین‌که قضاوت می‌کند جلو آن بایستید و با آدم‌هایی که مرتب قضاوت می‌کنند و پشت سر هر کسی چیزی می‌گویند، قاطی نشوید.

دفع می‌گفتم، مرا گفتند: نی
نیست چون تو عالمی، صاحب‌فنی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۱

من می‌گفتم نه من قاضی نمی‌شوم، اما مردم می‌گفتند: «نه باید قاضی شوی، چون در این شهر دانشمند و صاحب‌فنی مثل تو نداریم.»

با وجود تو حرام است و خبیث
که کم از تو در قضا گوید حدیث
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۲

با وجود تو حرام، زشت و بدشگون است که ما کمتر از تو را به مقام قضاوت برسانیم.
در شریعت نیست دستوری که ما
کمتر از تو شه کنیم و پیشوا
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۳

شریعت هم به ما اجازه نمی دهد که وقتی انسان واجد شرایطی مانند تو داریم، شخص دیگری که کمتر از
تو می داند را در این شهر شاه و رهبر کنیم.

زین ضرورت گنج و دیوانه شدم
لیک در باطن همانم که بدم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۴

[آدم عاقل می گوید:] از این ضرورتی که پیش آمد خودم را به گنجی و دیوانگی زدم، یعنی در ظاهر گنج و دیوانه‌ام تا من‌های ذهنی من را این‌گونه ببینند. اما در باطن همان‌طور زنده به بی‌نهایت و ابدیت خداوند هستم.

عقل من گنج است و من ویرانه‌ام
گنج اگر پیدا کنم، دیوانه‌ام
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۵

عقل من همچون گنج بوده و ظاهر من خرابه است، [شما هم ظاهر را می‌بینید و می‌گویید این شخص دیوانه است.] اگر گنج عقل را فاش کرده و به مردم نشان دهیم، دیوانه واقعی هستیم.

نکته: این‌ها همه ابیاتی هستند که نشان می‌دهند شما می‌توانید به لحاظ من‌ذهنی خراب باشید، ولی گنج باشید. اگر گنج عقلمان را به مردم نشان دهیم، دیوانه‌ایم.

اوست دیوانه که دیوانه نشد
این عَسَس را دید و، در خانه نشد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۶
-عَسَس: داروغه، گزمه

دیوانه کسی است که [همچون آن عاقل فرزانه که به زندگی زنده شده بود] خودش را به دیوانگی نزند و خرد خود را پیش من‌های ذهنی فاش کند. همچنین او وقتی من‌ذهنی بزرگ و سیستمی که بر جامعه حاکم است را می‌بیند، خردش را از او پنهان نکند و به خانه نرود. [به عبارت دیگر نیروی من‌ذهنی که بر جهان فرمانروایی می‌کند، اگر با پیشنهاد پول و مقام قصد سوءاستفاده از یک انسان عارفی را داشته باشد و او قبول کند در این صورت مشخص می‌شود که آن انسان عارف راضی شده که با آن شاه ظالم همکاری کند، اما در اصل یک عارف حقیقی مثل مولانا گنج خرد خود را پنهان می‌کند و آن مقام و پول را هرگز قبول نمی‌کند.]

دانش من جوهر آمد نه عَرَض
این بهایی نیست بهرِ هر غَرَض
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۷

دانش من که از جنس اَلست و زندگی ست، در ذات من است و عَرَض نیست. عَرَض هر چیزی ست که ذهن نشان می دهد. پس این جوهر من، زندگی و خدائیت من، چیزی نیست که برای هر غرض ذهنی و خواسته های من ذهنی، آن را خرج کنم و بدهم برود.

کانِ قندم، نیستانِ شکر
هم ز من می‌روید و، من می‌خورم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۸

خودم ذاتاً معدن شکر هستم، انواع و اقسام شادی‌ها و خرده‌ها را به این جهان می‌ریزم. تمام شادی‌ها که از ذات من می‌روید را هم خودم می‌خورم و هم در جهان پخش می‌کنم.

علم تقلیدی و تعلیمی ست آن
گز نفورِ مُسْتَمِعِ دارد فغان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۲۹
نُفور: رمیدن، نفرت

آن علمی که از تنفر یا بد آمدن مردمی که شنوندگان آن هستند فغان و غوغا برپا می کند، علم کتابی و تقلیدی است که آدم از دیگران یاد می گیرد. [زیرا اگر کسی مانند مولانا که به زندگی زنده شده، علم را از ذاتش و فضای گشوده شده آورده باشد، از نفرت مردم نمی ترسد و برایش مهم نیست که یک نفر به سخنانش گوش می کند یا هزار نفر، یا اصلاً کسی توجه نمی کند.]

نکته: قضاوت من ذهنی مبتنی بر علم تقلیدی ست که از دیگران گرفته شده است.

هر که بستاید تو را، دشنام ده
سود و سرمایه به مُفلس وام ده
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰
-مُفلس: تهی دست

هر کسی تو را ستایش کند، حتماً خصوصیات من ذهنی را به تو نسبت می دهد. تو آن ستایش ها را قبول نکن و حتی آن ها را دشنام تلقی کن؛ بنابراین سرمایه من ذهنی، همانیدگی ها و سود آن را که همین تعریف ها، ستایش ها و انرژی های بد و مخرب آن است، به همان من ذهنی وام بده.
«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش هشتم

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای عشوه‌فروشِ حقه‌باز، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که فکر می‌کند کامل است و همه‌چیز را می‌داند، در جان تو وجود ندارد. [این یک پندار است و پندار یعنی مجاز.]
«ابیات هندسی»

نکته: ناموس و درد از پندار کمال زاییده می‌شوند که هر سه این‌ها همیشه با هم هستند.

کرده حق ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
حدید: آهن

خداوند حیثیت بدلی را همچون صد من آهن سنگین کرده است و چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند
دیده‌نشدنی بسته شده‌اند.
«ابیات هندسی»

نکته ۱: کسی که پندار کمال و «می دانم» دارد با الگوهای ذهنی اش همانیده است، بنابراین براساس این فکرها مرتب قضاوت می کند و هر کس مطابق میل او رفتار نکند را ابله می داند و حتی برچسب های بدتر از این هم دارد تا به آن شخص نسبت دهد. پس ناموس دارد یعنی چیزها به او برمی خورد. مثلاً اگر بی مرادی ای پیش بیاید حاضر نیست از آن چیزی یاد بگیرد، چون می گوید چیزی نیست که من ندانم!

نکته ۲: کسی که ناموس و پندار کمال دارد، درد، فکرهای مجازی و توهمات خودش را دارد. در وهم او ترک ادب وجود دارد، یعنی چنین کسی بی ادب هم هست.

در تگِ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
فتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیر این ظاهر آرام من ذهنی تو دردهای زیادی وجود دارد، اگرچه ظاهرت همچون جویی زلال و آرام به نظر می آید.

خویش مجرم دان و مجرم گو، مترس
تا ندزدد از تو آن استاد، درس
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

حالا که می دانی، ناموس، درد و پندار کمال داری، اعتراف کن که تقصیر خودت بوده و خودت را مجرم بدان. بگو که من ذهنی داری، از طریق همانیدگی ها می بینی و مشکلاتت را خودت ایجاد کرده ای، نه دیگران. از این اعتراف نترس که ترس نشان ناموس بدلی است و اگر ناموس داشته باشی از استاد که خداوند و بزرگی چون مولانا است، چیزی یاد نمی گیری.

چون بگویی: جاهلم، تعلیم ده
این چنین انصاف از ناموس به
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۸
-ناموس: خودبینی، تکبر

اگر بگویی: «ای خداوند و یا ای مولانا، من جاهلم، بنابراین فضا را باز می‌کنم تا تو به من یاد بدهی.»، این کار تو منصفانه است؛ زیرا این که تو خودت زندگی‌ات را خراب کرده‌ای، واقعیت دارد و این انصاف تو از یک حیثیت بدلی بهتر است.

نکته: ما مرتب یک تصویر ذهنی از خودمان را بزرگ می‌کنیم و جلوی مردم می‌گذاریم که مثلاً من بزرگ و دانشمندم، خانواده ما یکی از بهترین خانواده‌هاست، رابطه من با همسرم عالی و بچه‌هایم موفق هستند، اصلاً من یکی از خوشبخت‌ترین آدم‌های روی زمین هستم؛ چرا ناموس درست می‌کنی؟! چرا این تصویر ذهنی را به مردم ارائه می‌کنی؟

از پدر آموز ای روشن جبین
ربنا گفت و ظلمنا پیش از این
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹
-جبین: پیشانی
-ظلمنا: ستم کردیم

ای انسان، از حضرت آدم پیاموز که آن پیشانی روشن گفت: «خدایا ما به خودمان ستم کردیم.» ما چیزها را به مرکزمان آوردیم، درحالی که قرار بود تو را به مرکز خود بیاوریم و این چنین سر خودمان بلا آوردیم و به خودمان جفا کردیم. [بنابراین تو هم مانند او انسانی پیشانی بلند باش، اقرار کن، خودت را مجرم بدان، فضا را باز کن، من ذهنی ات را کوچک کن، چیزی با ذهن نخواه، بی نیاز باش، ضرورت را بسنج و بدان که پندار کمال داری.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، [ما با آوردن همانیدگی‌ها و دردها به مرکزمان و پخش درد] به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی [یعنی کمک نکنی ما فضا را باز کنیم و همانیدگی‌ها را از ما نگیری، به طوری که تا آخر عمر با همین مرکز جسمی بینیم] و بر ما رحمت نیاوری، از زیان دیدگان خواهیم بود. [بدبخت خواهیم شد و اصلاً از بین می‌رویم.]»

آن که خواهی کز غمش خسته کنی

راه زاری بر دلش بسته کنی

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۱

خدایا، اگر بخواهی کسی را به وسیله غم زخمی کنی، راه زاری را بر دلش می‌بندی. یعنی اگر کسی به غفلت و خرابکاری‌های خودش اقرار نکند، زندگی راه زاری را بر دلش می‌بندد. دیگر التماس خداوند را نمی‌کند، فضا را باز نمی‌کند، به زندگی بر نمی‌گردد و از او کمک نمی‌خواهد، در این صورت به وسیله غم زخمی خواهد شد.

تا فروآید بلا بی دافعی
چون نباشد از تضرع شافعی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۲
-تضرع: زاری کردن
-شافع: شفاعت کننده

تا این که بر سر چنین شخصی بلا بیاید درحالی که او نمی تواند آن بلا را دفع کند؛ برای این که تضرع و زاری و فضاگشایی را به عنوان شفاعت کننده ندارد. [تضرع همان التماس، اعتراف به عاجز و جاهل بودن، فضاگشایی، صبر کردن و منتظر بودن است].
نکته: عکس «تضرع» حالتی است که من ذهنی به عنوان پندار کمال بلند می شود و می گوید «من می دانم و ناموس دارم»، پس دردها را حفظ کرده و پخش می کند.

وَأَن كِه خَوَاهِي كَز بَلَائِش وَآخِرِي
جَانِ اَو رَا دَر تَضَرَعِ اَوْرِي
-مولوي، مثنوي، دفتر پنجم، بيت ۱۶۰۳

ولي اگر بخواهي كسي را از بلا بخري، جان و مركز او را به فضاگشايي، التماس و تضرع درمي آوري.
[منظور از تضرع، زاري من ذهني نيست، كه من فلان چيز را ندارم، يا چرا فلان چيز را از من گرفتي؟ اين
زاري مثبت است و عجز و جهل من ذهني ما را نشان مي دهد، در اين حالت ما اقرار مي كنيم كه بلد
نيستيم.]

گفته‌ای اندر نبی، کآن اُمتان
که بر ایشان آمد آن قهرِ گران
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۴
-نبی: قرآن کریم

در قرآن گفته‌ای چطور آن گروه از آدم‌ها که بر آن‌ها سختی و قهر فرستادم، در آن لحظه تضرع نکردند؟
سختی را دیدند و دوباره سرکش شدند؟ [حال اگر ما سختی ببینیم و حقیقتاً فضاگشایی و گریه و زاری
کنیم و وضعمان درست شود، آیا دوباره رُدُّوَلَعَادُوا کرده به ذهن برمی‌گردیم و طغیان می‌کنیم؟]

چون تضرع می نکردند آن نفس؟

تا بلا زیشان بگشتی بازپس

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۵

چگونه در آن لحظه که بی مراد شدند، تضرع نکردند و فضا را نگشودند تا بلا از آن ها رفع شود؟

نکته: منظور خداوند این است که ما من ذهنی را متلاشی کنیم و مرکزمان را در اختیار او بگذاریم تا از طریق ما فکر و عمل کند، تا عشقش را بیان کند، اما ما این کار را نمی کنیم، به عنوان من ذهنی بالا می آییم و سبب تخریب می شویم، که این تخریب را در زندگی شخصی مان دیده ایم.

لیک دل‌هاشان چو قاسی گشته بود

آن گنه‌هاشان عبادت می نمود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۶

—قاسی: سخت، سفت

اما چون دل‌های آن‌ها سفت و سخت مثل سنگ خاره شده بود و فضا را باز نمی‌کردند، گناه کردن یعنی فکر و عمل کردن برحسب همانیدگی‌ها، سبب‌سازی ذهن و بی‌ادبی به نظرشان عبادت می‌آمد. [شما به خودتان مراجعه کنید، آیا درد پخش کردن، سبب‌سازی ذهن و تحمیل چیزها به دیگران را عبادت می‌دانید؟]

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۴۳)

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

«پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنها رسید زاری نکردند؟ زیرا دل‌هایشان را قساوت فراگرفته و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته بود.»

[شیطان چنان اعمالشان را آراسته بود که ظلم‌های خودشان را عبادت می‌پنداشتند، درحالی که اسیر حرص و شهوتِ جسم در مرکزشان بودند و به‌دنبال آن می‌رفتند، این کارها را عبادت می‌پنداشتند.]

تا نداند خویش را مجرمِ عَنید
آب از چشمش کجا داند دوید؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۰۷)
-عَنید: ستیزه‌گر

تا زمانی که ستیزه‌گر خودش را مجرم نداند و به‌عنوان من‌ذهنی اقرار نکند که تقصیر خودش بوده،
در این صورت آب از چشمش جاری نمی‌شود، یعنی فضا باز نمی‌شود، به‌گریه و زاری نمی‌افتد و تسلیم
نمی‌شود.

[بنابراین متوجه می‌شویم که ما ستیزه‌گر و عَنید بوده‌ایم و باید اقرار کنیم.]

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۴۲)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ.»
«هرآینه بر امت‌هایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنان را به سختی‌ها و آفت‌ها دچار کردیم
تا مگر زاری کنند.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)


با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com